



فره‌یختگان | اکتبر سال ۲۰۱۸، فرانسس فوکویاما، پدر فکری نومحافظه کاران آمریکایی برای وصله‌پینه کردن بحرانی که لیبرالیسم درگیر آن شده بود، از ضرورت بازگشت سوسیالیسم سخن گفت. او کتاب «هویت» را نیز نوشت تا چرایی روی کار آمدن دونالد ترامپ را با وصله تئوریک دیگری ببوشاند. تابستان سال ۲۰۲۰ که آمریکا به شکل مفتضحانه‌ای از افغانستان خارج شد، فوکویاما به ناچار واقعیت پنهان شده آمریکا را اعلام کرد و نوشت که «حقیقت امر این است که پایان دوران آمریکا خیلی زودتر فرا رسیده بود و ریشه‌های دیر پای ضعف و افول آمریکا بیشتر داخلی هستند تا بین المللی.» برای صاحب نظریه «پایان تاریخ» این اعتراف قطعاً سخت و تلخ بوده است اما فوکویاما ترجیح داد به جای رفوی جدید، حقیقت را باز گو کند. او در ۶۸ سالگی در نقطه‌ای ایستاد که هنری کیسینجر، مشاور اسبق امنیت ملی وزیر خارجه اسبق آمریکا، حتی در ۱۰۰ سالگی جرات سخن گفتن درباره آن را ندارد. کیسینجر در گفت‌وگویی با اکونومیست که توسط روزنامه دنیای اقتصاد ترجمه شده است، درباره مسائل مختلف بین المللی به ویژه جنگ روسیه و اوکراین و همچنین تنش‌های رو به‌رشد آمریکا و چین سخن گفته است. در این گفت‌وگوی ۸ساعته، کیسینجر تلاش کرده به اندازه فوکویاما صراحت کلام نداشته باشد و به صورت مستقیم واضح سخن نگوید ولی با این حال از میان همان جملاتی که بیان کرده است، ردیاتی تلاش او برای وصله‌پینه کردن بحران فعلی آمریکا کاملاً هویداست. از جان مایه کلام او چنین برمی‌آید که آمریکا در داخل درگیر یک دو قطبی شدید است و تنها تجویز برای حفظ قدرت این کشور در چنین شرایطی، اتحاد در حوزه سیاست خارجی است. او که در آستانه صدمین سالگرد تولدش قرار دارد، سعی کرده به گونه‌ای سخن بگوید که نگرانی‌های آمریکا درباره خطرات درگیری میان قدرت‌های بزرگ، تبدیل به نگرانی جهانی شود. در بخش‌هایی از این گفت‌وگو، کیسینجر عا‌مانده آمریکا را در مرکز جهان قرار داده است و بقیه کشورها را پیرامون تعریف کرده است. در این گزارش به بررسی گوشه‌ای از این گفت‌وگوی ۸ساعته پرداخته شده است.

ادعان به شکاف و دو قطبی

ضعف داخلی کلیدواژه‌ای است که در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از خروج خفت‌بار آمریکا از افغانستان، نظریه‌پردازان آمریکایی همچون فرانسس فوکویاما را ناچار کرد به آن اعتراف کنند. او در وبگاه «جهان پیش‌رو» نوشت که «چالش بسیار بزرگ‌تر برای جایگاه جهانی آمریکا، داخلی است، جامعه آمریکا عمیقاً دو قطبی است و تقریباً نمی‌توان در مورد هیچ چیزی اجماع یافت.» او همه‌گیری کرونا به‌عنوان «یک تهدید بزرگ خارجی» اشاره کرد و آن را فرصتی خواند تا «شهرندان حول یک واکنش مشترک گرد هم آیند» و نوشت: «اما حتی بحران کووید-۱۹ بیشتر به تشدید شکاف داخلی دامن زد، زیرا فاصله‌گذاری اجتماعی، استفاده از ماسک و در حال حاضر واکسیناسیون نه به‌عنوان اقدامات بهداشت عمومی بلکه به‌عنوان نشانگرهای سیاسی تلقی می‌شوند.» اکنون هنری کیسینجر نیز به این موضوع اعتراف کرده اما به سبک خودش. او برای نشان دادن این وضعیت، مثال تاریخی زده و با اشاره به ماجرای واترگیت، گفته که «نیکسون انگیزه منتقدانش را زیر سوال نبرد اما اکنون جابرایی در حد واترگیت می‌تواند به پیش‌زمینه‌های جنگ داخلی منجر شود و این مرا عمیقاً نگران می‌کند.» کیسینجر برای توضیح بیشتر به شش افراچی‌کش‌نشین‌ها با حضور رهبران هر دو حزب اشاره کرده و گفته «در این مراسم‌ها تنش وجود داشت؛ اما تلخی و دشمنی نه.» مشاور امنیت ملی اسبق آمریکا به رابطه دوستانه‌اش با «جورج مک‌گاورن» هم گریزی زده و گفته که «امروزه این رابطه بین یک مشاور امنیتی و یکی از اعضای کابینه حزب مخالف بعید است.» کیسینجر گفته که اکنون دیگر چنین گفت‌وگوهایی دیده نمی‌شود. وزیر خارجه اسبق آمریکا هینن ماه سال گذشته نیز در سخنرانی خود در صد و دوازدهمین سالگرد گرهیداشت رونالد ریگان، رئیس جمهور پیشین این کشور گفت «ایالات متحده در داخل و در مقابله با چالش‌های مدرنی که با آن مواجه هستیم دچار عدم اتحاد است. امروز ما دوباره از انتشاق داخلی و بی‌نظمی بین المللی درباره اینکه که هستیم و برای چه می‌جنگیم رنج می‌بریم و برای ما دشوار است که انسجام لازم برای رویارویی با چالش‌های پیش‌رو را به دست بیاوریم.» آنچه امروزه از آن به‌عنوان شکاف سیاسی بین دو حزب آمریکا یاد می‌شود، در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ تعمیق یافت و با حمله به ساختمان کنگره به اوج خود رسید. این دو قطبی باعث شد تا حتی در انتخابات، رای دهنندگان به دو حزب از ترس پیروزی جبهه مقابل به پای صندوق‌های رای بروند. در حال حاضر جمهوری خواهانی که هنوز نتایج انتخابات ۲۰۲۰ را نپذیرفته‌اند، معتقدند که برای جلوگیری از تبدیل آمریکا به کشوری «سوسیالیستی» یا «کمونیستی» باید با دموکرات‌ها مقابله کنند. در آن سو، دموکرات‌ها شکست حزب جمهوری خواه به‌ویژه دونالد ترامپ را «راه نجات دموکراسی» می‌خوانند. این وضعیت با نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ پررنگ‌تر از قبل خواهد شد. شاید به همین دلیل است که کیسینجر امیدوار است «جمهوری خواهان نتوانند نامزد مناسب‌تری را پیدا کنند.» منظور او از «نامزد مناسب‌تر» این است که این حزب به گزینه‌ای به جز دونالد ترامپ فکر کند. تداوم شکافی که ترامپ در ۴ سال در جامعه آمریکا ایجاد کرد می‌تواند واشنگتن را به ورطه نابودی بکشاند. در حال حاضر جمعیت قابل توجهی از آمریکایی‌ها، دولت حاکم را در قامت یک دشمن تلقی می‌کنند. این نتایج نظرسنجی‌ای است که سال گذشته موسسه سیاست دانشگاه شیکاگو (IOP) منتشر کرد. نتایج این نظرسنجی که در یک جامعه هزار نفری در ایالات متحده انجام شده نشان می‌دهد اکثر پرسش‌شونده‌ها فکر می‌کنند که دولت «فاسد و متقلب و علیه منافع مردم عادی مانند خودشان» است. براساس ارقام اعلام‌شده در این نظرسنجی،

بررسی مصاحبه اخیر هنری کیسینجر، نظریه‌پرداز مطرح و وزیر خارجه اسبق آمریکا با نشریه اکونومیست

شاهد افول، پس از ۱۰۰ سال



دوسوم جمهوری خواهان و افراد مستقل و ۵۱ درصد دموکرات‌ها بر این باورند که دولت مرکزی آمریکا «فاسد و متقلب» است و سیاست‌هایی علیه منافع «مردم عادی» به‌اجرا درمی‌آورد. از نسوی دیگر ۲۸ درصد از کل افرادی که در این نظرسنجی شرکت کرده‌اند، می‌گویند امکان دارد لازم باشد شهروندان آمریکایی به‌زودی علیه دولت مرکزی این کشور دست به اسلحه ببرند؛ دیدگاهی که ۳۵ درصد از جمهوری خواهان و ۳۵ درصد از افراد مستقل به آن باور دارند و پنج درصد از دموکرات‌ها با آن موافقت. در عین حال ۳۷ درصد از مجموع افرادی که ضرورت مقابله مسلحانه با دولت فدرال آمریکا را در سپهر سیاسی این کشور می‌بینند، در حال حاضر مسلحند.

چرایی تاکید بر واژه «جنگ جهانی سوم»

در این گفت‌وگو اکونومیست مبنای خود را روی چگونگی جلوگیری از جنگ جهانی سوم استوار کرده است و کیسینجر نیز تلاش کرده در همین چهارچوب به مسائل بنگرد و با اشاراتی به دو جنگ جهانی پیشین، خطر این جنگ را با توجه به درگیری روسیه با اوکراین به‌عنوان نیروی نیابتی ناتو پررنگ کند. دو جنگ جهانی، غرب را عمیقاً تحت تاثیر خود قرار داده و تکرار مداوم آن از سوی قدرت‌های پیروز از جمله آمریکا و روسیه، موضوعیت «جنگ جهانی» را همچنان در چنین کشورهایی زنده نگاه داشته است. با این وجود سیاستمداران برداشت‌ها و نیات خاص خود را از به کارگیری کلمه «جنگ جهانی سوم» دارند. هرچند استفاده از این-کلمه برای انتقال عمیق‌تر معنا به افکار عمومی صورت می‌گیرد اما حامل اهدافی است.

تکرار کلمه «جنگ جهانی سوم» در مصاحبه کیسینجر درحالی صورت می‌گیرد که در روزهای اخیر بن والاس وزیر دفاع انگلیس و جیک سولیوان مشاور امنیت ملی آمریکا نیز آن را به کار برده‌اند. با وجود آنکه زنده بودن موضوع «جنگ جهانی» در غرب به‌ویژه کشورهای پیروز یعنی آمریکا، انگلیس و فرانسه باعث تعدا اشاره به آن می‌شود، اما به نظر می‌رسد در برهه کنونی تمسک به آن اهداف دیگری نیز دارد:

۱ کل کمک‌های تسلیحاتی آمریکا به اوکراین(۳۵ میلیارد دلار است که معادل ۶۵ درصد مجموع ۵۵ میلیارد دلار تسلیحات ارسال شده توسط ناتو به این کشور تاکنون است. دوسوم کمک‌های نظامی ناتو به اوکراین توسط آمریکا صورت گرفته و یک سوم باقی‌مانده نیز با فشار این کشور صورت می‌گیرد. میزان کمک‌های تسلیحاتی آمریکا به اوکراین اما نسبت به کل کمک‌ها، اندک به نظر می‌رسد. تنها در سال ۲۰۲۲، کنگره آمریکا بیش از ۱۱۲ میلیارد دلار به اوکراین برای کمک‌های نظامی، اقتصادی و بشردوستانه اختصاص داد که این امر نشان می‌دهد کمک‌های تسلیحاتی تنها یک‌سوم از کل کمک‌ها را تشکیل می‌دهند.

در نخستین رای‌گیری‌های مجلس نمایندگان درباره کمک‌ها تنها ۱۳ نماینده جمهوری خواه به مخالفت می‌پرداختند و به مرور این تعداد به بیش از ۵۰ نفر رسیدند.

رابرت جونپور کندی یکی از نامزد‌های انتخابات درون حزبی دموکرات‌ها برای ریاست جمهوری نیز زبان به انتقاد از کمک‌های کشورش به اوکراین گشوده است. پیش از این نیز جناح‌هایی از حزب دموکرات مخالف تسلیح اوکرائنی‌ها به تسلیحات بیشتر و با کیفیت‌تر بوده‌اند.

مخالفت‌هایی که از درون دو حزب نسبت به اوکراین به عرصه عمومی راه یافته است، می‌تواند برای ادامه نبرد جبهه غربی علیه روسیه زبان بار باشد. به نظر می‌رسد افزایش استفاده از کلمه «جنگ جهانی» و هشدار نسبت به وقوع سومین دوره آن، برای تحریک افکار عمومی و منسجم ساختن آن در برابر یک تهدید بزرگ است تا شکاف‌ها وضعیت جبهه غربی را تضعیف نکند.

۲ بسیاری از کشورهای جهان درخصوص جنگ در اروپا بی‌طرفی را در پیش گرفته‌اند. این مساله امروزه دستاویز مقالات متعددی در غرب شده است. بسیاری از این کشورها جنگ در اوکراین را بی‌ارتباط با خود می‌دانند زیرا منافع

جهان‌شهر

www.fdn.ir

www.fdn.ir

www.fdn.ir

جهان تاکید میکند. زمانی آمریکا به‌عنوان دارنده سلاح هسته‌ای دارای موقعیت ویژه بود و سپس به ترتیب، انگلیس، فرانسه و چین صاحب این موقعیت در جهان شدند. اگر دیگران نیز هسته‌ای شوند از اهمیت نسبی این موقعیت‌های ویژه کاسته خواهد شد. از این رو واشنگتن قصد دارد با مطرح ساختن توانایی هسته‌ای مهیب خود که می‌تواند یک کشور را به‌طور کامل نابود کند، قدرتی که تنها روسیه مشابه آن را داراست، به دیگران تاکید کند حتی در صورت هسته‌ای شدن باید جانب جایگاه ویژه واشنگتن را نگاه دارند.

۳ آمریکایی‌ها در جنگ سرد با تاکید بر احتمال نابودی جهان در جنگ هسته‌ای، شوروی را وارد پیمان‌های کنترل هسته‌ای کردند. خروج واشنگتن از پیمان موشک‌های میان‌برد هسته‌ای با حضور آمریکا و روسیه نیز با این بهانه صورت گرفت که چین به‌عنوان یک قدرت هسته‌ای و موشکی بزرگ در آن حضور ندارد. تاکید مجدد بر احتمال نابودی بشریت در جنگ هسته‌ای، تلاشی برای وارد ساختن چین به مناسبات کنترل تسلیحاتی است. تبلیغ گسترده رسانه‌ای و سیاسی بر افزایش تعداد تسلیحاتی هسته‌ای چین از ۳۵۰ مورد فعلی به ۱۳۵۰ سلاح-افزایش چهار برابری- نشان‌دهنده این تمایل است.

۴ هنگامی که موضوعاتی در جهان یا حتی زندگی شخصی‌تان رخ می‌دهند که در آنها موضوعیت ندارد، یک مسیر مناسب مطرح ساختن و اوج دادن دیگر موضوعی است که شما در آن اهمیت و توانمندی بالایی دارید. اگر کشورهای جهان به دنبال منطقه‌گرایی، چند جانبه‌گرایی، جهان چند قطبی، تقویت قدرت اقتصادی خود و مواردی از این دست هستند، آمریکا می‌تواند با مطرح کردن پررنگ‌تر قطب بندی‌ها، جهان را به سمت «ذیل‌بندی» براساس موضوع مزیتی خود سوق دهد. در یک جنگ جهانی، براساس سنت دو جنگ پیشین کشورها برای اهمیت یافتن یا از روی ناچاری، ذیل یک محور با رهبری مشخص قرار خواهند گرفت.

جنگ هسته‌ای؟

کیسینجر در مصاحبه خود بارها از احتمال درگرفتن یک جنگ هسته‌ای بزرگ که می‌تواند بشریت را نابود سازد صحبت می‌کند. هرچند این موضوع همچنان محتمل است و در دوران مسئولیت کیسینجر در دولت آمریکا یک تهدید پررنگ بوده است، اما متمسک شدن به آن در برهه کنونی می‌تواند ضمن بهره‌گیری از دلایل پیش گفته، اهداف دیگری نیز داشته باشد. به‌ویژه آنکه کیسینجر می‌گوید ژاپن تا ۵ سال دیگر تبدیل به یک قدرت هسته‌ای خواهد شد. در این خصوص نکاتی وجود دارد. با توجه به رشد تهدیدات و رشد فناوری در جهان، انحصار هسته‌ای قدرت‌های بزرگ در معرض از دست رفتن است؛ چه اینکه بیشتر کشورهای کوچکی مانند پاکستان و کره شمالی نیز به آن دست یافته‌اند. در جهانی که در معرض هسته‌ای شدن طیفی قرار دارد و راه چاره‌ای برای ایستادگی کامل در برابر آن نیست، یک مسیر مناسب تلاش برای مدیریت روند شکل گرفته است. هسته‌ای شدن طیفی به این معناست که یک کشور مانند ژاپن و کره جنوبی به دلیل تهدید فوری کره شمالی به سمت ساخت و استقرار تسلیحات هسته‌ای گام بردارد و کشوری دیگر مانند ایران صرفاً به امکان ساخت سلاح هسته‌ای بدون تولید نهایی سلاح، اکتفا کند. این مدل‌های متفاوت نوعی طیف‌بندی را در هسته‌ای شدن کشورها نشان می‌دهد. آمریکایی‌ها به دنبال مدیریت این روند ناگزیر هستند به این صورت که باید با پررنگ کردن تهدید هسته‌ای، به دیگران این نکته را گوشزد کنند که اگر به سمت طیف‌های سنگین هسته‌ای شدن -مانند عبور از «امکان تولید» به «تولید نهایی سلاح»- بروند آنگاه با درگرفتن مسابقه تسلیحاتی در منطقه حضور و جلب توجه قدرت‌های مهیب هسته‌ای جهان، این کشورها امنیت کمتری خواهند داشت.

آمریکایی‌ها بارها به کره شمالی تاکید کرده‌اند، هرچند این کشور شاید نتواند یک یا چند شهر آمریکا را با سلاح هسته‌ای هدف قرار دهد اما پس از آن با حمله هسته‌ای متقابل واشنگتن به‌عنوان یک کشور از کره زمین محو خواهد شد. آمریکایی‌ها می‌دانند که درهرحال حرکت هسته‌ای قدرت گرفته است و نمی‌توان به نقطه قبل بازگشت و راه کند ساختن آن است.

۲ آمریکایی‌ها با مطرح ساختن امکان نابودی هسته‌ای بشر، در زمانه‌ای که انحصار هسته‌ای قدرت‌های بزرگ هر روز بیشتر از بین می‌رود، قصد دارد بر موقعیت ویژه خود در

جهان تاکید میکند. زمانی آمریکا به‌عنوان دارنده سلاح هسته‌ای دارای موقعیت ویژه بود و سپس به ترتیب، انگلیس، فرانسه و چین صاحب این موقعیت در جهان شدند. اگر دیگران نیز هسته‌ای شوند از اهمیت نسبی این موقعیت‌های ویژه کاسته خواهد شد. از این رو واشنگتن قصد دارد با مطرح ساختن توانایی هسته‌ای مهیب خود که می‌تواند یک کشور را به‌طور کامل نابود کند، قدرتی که تنها روسیه مشابه آن را داراست، به دیگران تاکید کند حتی در صورت هسته‌ای شدن باید جانب جایگاه ویژه واشنگتن را نگاه دارند.

۳ آمریکایی‌ها در جنگ سرد با تاکید بر احتمال نابودی جهان در جنگ هسته‌ای، شوروی را وارد پیمان‌های کنترل هسته‌ای کردند. خروج واشنگتن از پیمان موشک‌های میان‌برد هسته‌ای با حضور آمریکا و روسیه نیز با این بهانه صورت گرفت که چین به‌عنوان یک قدرت هسته‌ای و موشکی بزرگ در آن حضور ندارد. تاکید مجدد بر احتمال نابودی بشریت در جنگ هسته‌ای، تلاشی برای وارد ساختن چین به مناسبات کنترل تسلیحاتی است. تبلیغ گسترده رسانه‌ای و سیاسی بر افزایش تعداد تسلیحاتی هسته‌ای چین از ۳۵۰ مورد فعلی به ۱۳۵۰ سلاح-افزایش چهار برابری- نشان‌دهنده این تمایل است.

تلاش برای ساختارمند ساختن رقابت با چین

کیسینجر در مصاحبه خود از یک سو به دنبال تعریف چین به‌عنوان دشمن و از نسوی دیگر درحال نجوای سازش با آن در گوش مخاطبان است؛ اقدامی که با آشکار ساختن پستی‌ها و بلندی‌های رابطه با چین و تاباندن نور به همه زوایای این مساله تلاشی برای ساختارمند کردن رقابت با این کشور است. دلایل تلاش کیسینجر برای ساختارمند ساختن رقابت با چین در آمریکا می‌تواند ناشی از موارد ذیل باشد.

۱ طبق نگاه کیسینجر نگاه آمریکایی‌ها نسبت به رقابت با چین نیازمند بازتنظیم است. آمریکایی‌ها هرچند شکست‌هایی مانند جنگ ویتنام و عراق و افغانستان را در کارنامه خود دارند، اما این شکست‌ها، جز باخت‌های قطعی به حساب نمی‌آیند. آمریکایی‌ها در جریان استقلال بر انگلیس غالب شده و سپس براساس دکترین مونروئه اروپایی‌ها را از قاره آمریکا اخراج کردند. آن‌ها سپس در سه نبرد پایپی «جنگ جهانی اول»، «جنگ جهانی دوم» و «جنگ سرد» به پیروزی‌هایی قاطع و تعیین‌کننده در سطح کلان دست یافتند.

آمریکایی‌ها خود را به‌طور خاص حامل این پیروزی‌ها می‌دانند و به شکل عمومی خود را به‌عنوان رهبر بلوک غرب، حافظ دستاوردهای تمدنی آن. این تمدن موفق شد از ۵۰۰ سال قبل به مرور وسعت ۱۰ میلیون کیلومتری خود (قاره اروپا) را با اشغال قاره‌های آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی و اقیانوسیه به ۶۲ میلیون کیلومتر مربع برسانند؛ اقدامی که شامل از ریشه درآوردن جمعیت‌های بومی و جایگزینی آن با جمعیت غالب اروپایی و بردگان آفریقایی بود، روندی که امروزه در فلسطین نیز جریان دارد. به عبارتی دیگر آمریکایی‌ها به شکست قاطع عادت نداشته و معتاد پیروزی‌های بزرگند؛ چیزی که شاید قرار نیست در برابر چین به آن دست یابند.

کیسینجر قصد دارد به مخاطبان آمریکایی بگوید نباید منتظر تکرار یک پیروزی از جنس پیروزی‌های گذشته در برابر چین باشند. او در بخشی از مصاحبه خود به‌طور صریح به این مساله پرداخته و می‌گوید: «مردم به‌طور کاملاً یکپارچه‌ای از چینی‌ها می‌ترسند و در عمل این اعتقاد وجود دارد که می‌توانیم مانند جنگ جهانی اول و دوم و با برتری مادی، بر آن مسلط شویم. اما اگر به تاریخ پس از جنگ جهانی دوم نگاه کنیم، ایالات متحده به خاطر کاری که برای پایان دادن به جنگ انجام داد، شایسته تقدیر بود. اما با همین نگاه، جنگ‌های دیگری را خراب کردیم که اولین آن جنگ کره بود.»

۲ اگر مردم و سیاستمداران آمریکایی با چشم‌انداز یک پیروزی سریع و قاطع وارد قضیه چین شوند، به دلیل احتمال بالای ناکامی، یک فاجعه می‌تواند در انتظار تلاش‌های

این کشور برای تداوم رقابت با چین باشد. اگر مشکل چین بیش از اندازه بزرگ دیده شود و یا غرور نسبت به توانمندی آمریکا فرآیند برخورد با این کشور پیگیری گردد، ناکامی‌های پیش‌رو و به دشواری گراییدن رقابت با پکن می‌تواند آمریکایی‌ها را به سمت پاک کردن صورت‌مساله سوق دهد. از این رو آمریکایی‌ها باید برای رقابت با چین سرعت مناسبی برای خود درنظر بگیرند وگرنه در دام پاک کردن صورت‌مساله افتاده و به جای سوال دشوار «از چه راه‌هایی چین را مهار کنیم» به سمت «آیا باید چین را مهار کنیم» خواهند رفت؛ سوالی که یک جناح از پاسخ به آن این است که «چین تهدید نیست»؛ حال آنکه در واقعیت چینی‌ها برای جایگاه آمریکا خطری بزرگ هستند. کیسینجر با دغدغه‌های خود به دنبال احتراز از وقوع اشتباه محاسباتی در آمریکا نسبت به چین است.

۳ پذیرش جایگاه فعلی چین از سوی آمریکا به زعم برخی متفکران آمریکاییی از انگیزه‌های پکن برای اثبات بیشتر خود به طرف‌های بین‌المللی خواهد کاست و این مساله می‌تواند منجر به کاهش شدت رقابت‌ها شود. متفکران آمریکایی با صحبت از لزوم همزیستی و رقابت کنترل شده با چین، ضمن کاهش اضطراب داخلی در این کشور، به دنبال کاستن از انگیزه‌های تهاجمی چین هستند.

۴ نمی‌توان با قطعیت نسبت به تلاش‌ها برای فریب چینی‌ها سخن گفت اما به نظر می‌رسد درحالی که دستگاه‌های اصلی آمریکا در جنگی فراگیر علیه چین هستند، تولید ادبیات امیدبخش نسبت به رقابت با چین می‌تواند حاوی اقدام برای فریب چینی‌ها نیز باشد. عده‌ای در آمریکا برخلاف روند پی‌گرفته‌شده توسط این کشور بر طبل ارتباطات می‌کوبند تا تفکرات چینی‌ها به بخشی از آنها منحرف شود.

تاکید کیسینجر بر نظر پیشینش:

«اوکراین به روسیه خاک بدهد»

کیسینجر در مصاحبه خود تاکید دارد اوکراین به مدد کمک‌های غرب به یک کشور برتر در حوزه نظامی تبدیل شده اما فاقد توانمندی‌های رهبری بر این قدرت ایجاد شده است. او درخصوص پایان جنگ می‌گوید اگر روسیه از جنگ اوکراین تنها کریمه را به دست آورده باشد، در پایان جنگ ناراضی خواهد ماند و اوکراین نیز به دلیل منتزع شدن این شبه‌جزیره از خاک خود ناراضی خواهد بود.

فرمول حل این بحران ناراضیاتی از سوی کیسینجر گرفتن کنترل رهبری از اوکراین با ادغام آن در ناتوست؛ زمانی که در آن آمریکا بسا دیگر قدرت‌های غربی به جای کی‌یف تصمیم‌گیری کرده و این گونه از بروز ناراضیاتی در اوکراین که می‌تواند با توجه به میزان تسلیح این کشور زبان بار باشد، جلوگیری می‌شود. کیسینجر در جریان مصاحبه کنونی خود همانند سال ۲۰۲۲ که گفته بود اوکراین برای پایان جنگ به روسیه خاک بدهد، صریح نیست اما سا نظر خود عدول نکرده و آن را در لافه بیان می‌کند. بیان این مساله از سوی وزیرخارجه اسبق آمریکا که اگر تنها کریمه در دستان روسیه باقی بماند این کشور تبدیل به کشوری ناراضی خواهد شد، با توجه به تجویزش برای جلوگیری از تبدیل شدن اوکراین به یک کشور ناراضی، تاکید بر همان نظر پیشینش برای بخشیدن قسمت‌های بیشتری از خاک اوکراین بر روسیه است.

اشتباه کیسینجر درباره چین

کیسینجر در پاسخ به این سوال خبرنگاران اکونومیست که «آیا چین متحد طبیعی دارد؟» تاکید می‌کند این کشور فاقد متحدان است زیرا مقامات چینی تقریباً هیچ‌گاه تصور نکرده‌اند که به متحد نیاز دارند.

هرچند این سیاستمدار کهنه‌کار در مصاحبه تلاش کرده تفاوت‌های مدل توسعه‌ای چین را بیان کرده و آن را در دوجا متفاوت از مدل اروپایی و هیتلر می‌داند، اما با این حال در دام افتاده است. اگر آمریکا با سیستم‌های ائتلاف خود بر جهان سیطره یافته چرچا چین نیز باید چنین مسیری را در رقابت با واشنگتن در پیش گیرد؟ مگر چین مسیری را که تاکنون پیموده و نفس‌ها را گام‌به‌گام بیشتر در سینه آمریکا‌ها حبس کرده، طبق سنت رقابت غرب و بر مبنای ائتلاف‌بندی‌ها بوده است؟ آنها مسیر خود را یافته‌اند و با همان ادامه می‌دهند.

کیسینجر به‌طور خاص تلاش می‌کند در پاسخ به سوالات درباره احتمال اتحاد چین با روسیه آن را کم‌رنگ جلوه دهد اما علی‌رغم چنین تلاشی، به نظر می‌رسد آمریکا در برابر اقدامات انفرادی این دو قدرت نیز چار مشقت‌های فراوانی شده است.

آمریکایی‌ها در یک مطلب تاریخی-ساختاری گیر کرده‌اند؛ اینکه هرگاه چین با روسیه می‌شد یا شود، کار دیگران سخت می‌شود. این مساله اما یک زاویه‌از آن چیزی است که وجود دارد. روسیه گاه بدون آنکه متحدی داشته باشد-در عین عدم محبوبیت در محیط پیرامونی اش- غرب را بارها درهم کوبیده و امروزه نیز زبان‌های بزرگی را در حوزه اقتصادی و حتی نظامی به آنها وارد ساخته است.

ادعان به تکروی متحدان آمریکا

کیسینجر در مصاحبه خود به نظر متفاوت کشورهایی مانند هند و ژاپن نسبت به ایجاد ائتلاف‌های دائمی و متصلب با آمریکا اشاره کرده و می‌گوید ژاپن طی پنج سال آینده به یک قدرت هسته‌ای تبدیل می‌شود؛ اتفاقی که تلاش ژاپنی‌ها برای کسب استقلال امنیتی از آمریکا تعبیر می‌شود.

این مساله به‌طور دوسویه‌ای افول قدرت غرب را نشان می‌دهد. از یک سو سوبازیرگان نوظهوری وجود دارند که توانایی حرکات انفرادی را در خود می‌بینند و از نسوی دیگر آنها خواهان الحاق بلندمدت به هیچ ساختار دائمی با رأسیت یک ابرقدرت نیستند؛ هرچند با این ساختار و ابرقدرت‌مشکلی نداشته‌و حتی به‌صورت موردی با آن کار می‌کنند. هسته‌ای شدن ژاپن نیز بر مبنای حرکت این کشور به خودانکایی امنیتی است. سخنان کیسینجر درباره گسست در اتحاد‌های آمریکا نشان می‌دهد اگر این کشور در میان متحدان خود سروری اش را از دست بدهد، دیگر نمی‌تواند در جهان ادعای سروری داشته باشد.